ایسنا

چند و چونی پیرامون مستند نشدن حوادث روزها و هفته های اول جنگ در گفت وگو با سردار محسن رشید، رئیس سابق مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه

جنگ با تاریخ شفاهی؟!

اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

حوادث روزها و هفته‌های اول جنگ فصل مستقلی در تاریخ دفاع مقدس است که از ویژگی‌های بسیاری برخوردار است. در این ایام خلاف انتظار رژیم بعث عراق که توان نظامی ایران را در مقایسه با توان و استعداد نیروهایش در چارچوب جنگی کلاسیک برآورد کرده بود، نیروهای مردمی با ابتکارات و رشادت‌های فردی و جمعی مقاومتی پیش‌بینی نشده را شکل دادند؛ مقاومتی که به زمینگیر شدن قوای مجهز و پرتعداد دشمن انجامید و همان ابتدا رؤیاهای شیرین صدام دیکتاتور بغداد را بر آشفت تا آنجا که با توسل به افراد و نهادهای منطقه به گدایی صلح روی آورد. حوادث این فصل پرشکوه و سراسر حماسی دوران دفاع مقدس به رغم اهمیت بسیار مستند نشده و فقط با روایت‌های شفاهی به تاریخ راه یافته است. پیرامون چرایی این نقیصه سراغ سردار محسن رشید مدیر سابق مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ رفته‌ایم تا پاسخی برای پرسش‌هایمان بیابیم.

■ **چرا مقاومت خرمشهر مستند نشده است؟**

مقاومت خرمشهر تا حدودی مستند شده، اما اگر بخواهیم ادعا کنیم که مستندات مقاومت خرمشهر کامل شده، درست نیست.

اجازه بدهید تا از زاویه دیگری به این مقوله نگاه کنیم؛ من معتقدم درهر چیزی که انسان در آن نقش داشته باشد، امکان ندارد که ناگفته هایی باقی نماند البته ناگفته ماندن یک موضوع و مستند نشدن موضوعی دیگر است. ولی اجازه بدهید تا اول درباره ناگفته ماندن ابعادی از مقاومت خرمشهر توضیح دهم، بعد درارتباط با مستند شدن آن وقایع صحبت کنم.

در مقولاتی که پای انسان وسط باشد، هیچ موردی وجود ندارد مگر اینکه ناگفته‌هایش فراوان است. مقاومت در خرمشهر هم از این قاعده مستثنی نیست.

اما در ارتباط با اینکه مقاومت در خرمشهر مستند شده یا نه؟ خب طبیعی است که وقتی تمامی ابعاد واقعه‌ای گفته نشده، حتماً ابعاد ناگفته‌اش مستند هم نشده است.

آیا معنای حرف من این است که همه چیز باید ناگفته بماند تا صبح قیامت؟ نه! این‌طور نیست. البته مقصود از گفتن صرف گفتار نیست، بلکه گفتار، نوشتار، تصویر یا حتی یک اثر هنری می‌تواند مقصود ما را دربربگیرد.

موضوع دیگر اینکه مستند و غیر مستند بودن یعنی چه؟ وقتی کسی اثری از خود باقی می‌گذارد، شخص پدیدآورنده اثر، خود سند آن اثر است. پس در واقع ما مقوله بی‌سندی نداریم. بلکه اعتبار سند است که مورد مناقشه قرار دارد.

نکته دیگر مراتب سند است و اگر کسی اثری از خود باقی گذاشت و خود بلا واسطه ناشر آن اثر بود، می‌شود سند دست اول. اما اگر اقتباس یا نقل قول از دیگران باشد، به میزانی که با پدیدآورنده اصلی فاصله داشته باشد، اعتبار سندیت آن اثر کاسته می‌شود.

بدین ترتیب سند پژوهی خود امر مهمی است که شامل ارزیابی و راستی آزمایی اولین پدیدآورنده اثر، مطالعه سلسله روایت و ارزیابی میزان اعتبار یکایک اشخاص حقیقی یا حقوقی واسط بین اولین پدیدآورنده تا آخرین ناشر را دربر می‌گیرد.

بنابراین هیچ مقوله بدون سندی در عالم وجود ندارد. منتهی اعتبار اسناد و منابعی که مبنای یک روایت را تشکیل می‌دهد، مورد مداقه است.

شاید اگر خودمان را از تعریف عرفی مستندسازی خلاص کنیم و قصد ما از مستندسازی به مصداق هنری آن محدود نباشد، می‌توانیم بگوییم که مستندسازها چه حقیقی باشند و چه حقوقی، چه فرد باشد چه جمع، چه شخصیت شاخص باشد چه شخصی عادی و چه نهادی و سازمانی و حزبی باشد و چه غیر آنها، از یک منظر همگی مستندسازی کرده‌اند. اما نه تنها اعتبار اسنادی‌شان متفاوت می‌باشد، بلکه پاسخ راستی آزمایی آنها ملاک ارزش‌گذاری‌شان خواهد بود.

از جمله مواردی که اعتبار یک سند را مشخص می‌کند، ویژگی‌های مستندساز مربوطه است. هویت شخص مربوطه اعم از حقیقی یا حقوقی، گرایش‌های آن، مخاطب آن، شرایط زمانی و مکانی آن، همگی در ارزیابی سند منتشر شده باید مد نظر قرار بگیرد.

■ **مستندسازی علاوه بر تاریخ شفاهی برچه منابع دیگری متکی است؟**

کارهایی که مرکز مطالعات تحقیقات جنگ سپاه و بچه‌های راوی انجام دادند بر مبنای دو پایه تاریخ شفاهی و مکتوبات است. به‌عنوان مثال خود من در تألیف اطلس مقاومت خرمشهر از منابعی استفاده کردم که عمده آنها طی دو مرحله تحقیقات میدانی راویان مرکز خودمان، از

منابع شفاهی جمع‌آوری شده و در گام دوم، توسط خود راویان، تبدیل به منبع موثقی به‌نام کتاب خرمشهر در جنگ طولانی شد، بهره بردم. همچنین از کتاب روزشمار جنگ مرکز تحقیقات جنگ که با اتکا به اسناد مکتوب نوشته شده و نیز با رجوع به مجموعه روزشماری که توسط برادران ارتشی تهیه شده بود و عموماً متکی بر گزارش های نظامی ارتش تدوین شده استفاده کردم. همچنین به منابع تصویری و نقشه‌های عملیاتی موجود در مرکز خودمان رجوع و بعد سعی کردم که از بازگویی اطلاعات خام بپرهیزم. بلکه به دسته‌بندی آنها در قالبی متناسب با خروجی کار و تحلیل حوادث از تضارب و تقاطع اطلاعات، قلم زدم.

مرکز تحقیقات از منابع شفاهی به دست آمده، مطبوعات و رسانه‌های دوران جنگ، بولتن‌های صداوسیما و خبرگزاری و... استفاده کرده و می‌کند. مکاتبات درون سازمانی و برون سازمانی سپاه یا ارتش و حتی بعضاً جهادسازندگی را مورد استفاده قرار می‌دهد. منابع وزارت کشور، همچون اسناد سازمان منحل شده ژاندارمری و وزارت خارجه و گاه وزارت اطلاعات، ازجمله منابعی است که در مستندسازی‌های مرکز ما مورد بهره‌برداری است.

البته منابعی که در حوزه تاریخ شفاهی به‌دست می‌رسد، علاوه بر اینکه خود سندی مستقل محسوب می‌شود، گاه تشریح کننده اسناد مکتوبی است که عموماً به اجمال به نگارش در آمده و اطلاعات آنها فاقد توصیف است، بلکه متن‌هایی کوتاه که در تقابل با اطلاعات شفاهی، مفهوم و قابل بسط می‌شوند. همچنین منابعی همانند عکس‌ها، پوسترها، دست نوشته‌ها و آثار هنری، همگی نیازمند تاریخ شفاهی هستند تا گویایی پیدا کنند.

رویه عمومی مرکز مطالعات تاکنون، بهره‌برداری از منابع شفاهی و اسناد مکتوب تقریباً دست اول بوده است. البته رجوع به عکس در بهره‌برداری از نقشه‌های عملیاتی، تا امروز حرف اول را می‌زده است. یعنی اگرچه اسناد شفاهی و اسناد مکتوب، دوپایه اصلی مستندسازی مرکز تحقیقات جنگ را تشکیل می‌داده اما اتکا به نقشه‌های عملیاتی و عکس دوپایه دیگر این مرکز محسوب می‌شده که نقشه‌های عملیاتی خروجی این مرکز، تاکنون در کشور بی‌رقیب مانده است. البته می‌شد که عکس، پوستر، دیوارنویسی‌ها، طرح‌های گرافیکی و خط نوشته‌ها، به‌عنوان منابعی مستقل مورد استفاده قرار می‌گرفت اما تاکنون چنین کاری صورت نگرفته است.

■ **آیا در مستندسازی‌ها از منابع ارتش عراق هم بهره‌برداری شده است؟**

متأسفانه منابع عراقی کمتر در دسترس بوده است. بعد از سقوط رژیم صدام، به اسناد دسترسی پیدا شد ولی هنوز پایه اصلی منابع پژوهشی ما، منابع غیر عراقی است.

البته اظهارات سرهنگ اسیر عراقی که عدنان راضی نام داشت، تمام حوادث مقاومت خرمشهر را روز به روز ترسیم کرده و این اظهارات یکی از منابع مهم خودی در مستندسازی مقاومت خرمشهر در کتاب «خرمشهر در جنگ طولانی» و «اطلس مقاومت خرمشهر» مورد استفاده قرار گرفته است.

همچنین خاطرات «وفیق سامرایی» از امرای ارتش عراق و اظهارات اسرای عراقی که در گفت‌وگوی آقای سرهنگی با آنان در زمان اسارتشان در ایران به دست آمده که گزارش روزانه مقاومت خرمشهر به روایت عراقی‌ها است؛ به نوبه خود به‌عنوان یک سند ارزشمند مطرح است و در جاهای مختلف هم مورد استفاده قرار گرفته و نیز در یکی از پروژه‌های موزه دفاع مقدس که کار مفصلی درباره اسناد ارتش عراق صورت گرفته، از جمله منابع عراقی محسوب می‌شود که شاید روزی در دسترس پژوهشگران قرار بگیرد.

■ **مستندسازی وقایع روزهای آغازین جنگ با توجه به اینکه هنوز گروه راویان در دفتر سیاسی سپاه شکل نگرفته بود با چه مشکلات و آسیب‌هایی روبه‌رو است؟**

گروه راویان بهار ۱۳۶۰وارد مناطق عملیاتی شدند، اما تاریخ زنده مقاومت خرمشهر در اوایل آبان ۱۳۵۹ پایان پذیرفته بود. ولی اطلاعات شفاهی آن با پژوهش‌های میدانی، با گفت‌وگوی عناصر حاضر در مقاومت آغاز شد. البته چون پژوهش‌ها توأم با حوادث زنده نبود، کار مشکلی بود، ولی به‌دلیل اینکه با بیش از ۱۰۰ نفر از عناصر مقاومت خرمشهر مصاحبه شد، خیلی از زوایای حادثه آشکار شد و از آنجایی که بزرگان مقاومت که از بچه‌های سپاه بودند که برخی آن موقع در قید حیات بودند همچون شهید جهان آرا و شهید موسوی و برادرانی که الان هم هستند مثل آقای نورایی و آقای مرادی و... یا بچه‌هایی هم که بعد از مقاومت خرمشهر، در عملیات‌های بعدی به شهادت رسیدند، مانند بهروز مرادی، با همه اینها مصاحبه شده و اطلاعات خیلی خوبی جمع‌آوری شد. فقط اشکالی که وجود دارد اینکه دامنه تحقیقات میدانی ما در واقع عمدتاً پاسداران و عناصر بسیجی بودند و کمتر موفق به مصاحبه با رزمندگان ارتشی شدیم.

> یکی از انتقادات قابل طرح در جمهوری اسلامی این است که آکادمی‌های لازم جهت کلاسه کردن تجربیات مقاطع و حوادث مهمی همچون جنگ تحمیلی را ندارد تا با استفاده از ظرفیت‌های آکادمیک، از دانسته‌های پیشکسوتان و مجربان رده‌های مختلف هنری، نظامی و... بهره برده شود

■ **مقاومت خرمشهر در قالب چه مدلی از جنگ‌های دفاعی قابل تعریف بوده و آیا می‌توان نحوه بازآفرینی آن را آموزش داد؟**

جوامع اگر بخواهند منطقی فکر کنند باید از گذشته خودشان تجربه بیاموزند. حوادث ممکن است در برخی جهات با حوادث قبلی تشابه داشته باشند. ولی مسلماً در جزئیات متفاوتند. از این‌رو مقاومت خرمشهر را نمی‌توان به‌عنوان مدل جنگ‌های چریکی یا بقیه جنگ‌های نامنظم نام برد. چنان که نمی‌توان با حوادث لنینگراد و امثال آن مقایسه کرد. چرا که در اینجا انقلابی تازه صورت گرفته و آن انقلاب مورد هجوم قرار گرفته بود. انقلابیون هم انسجام لازم را نداشتند تا اینکه حاکمیت هم وضعیت نظامی کشور را مدیریت کنند و هم وضعیت اداری کشور را سامان بخشد. در روزها و ماه‌های جنگ تحمیلی به جهاتی این عدم انسجام به لحاظ کشوری و لشکری در کشور ما وجود داشت که به خودی خود موجب شد نه تنها انسجامی در مدیریت کشوری و مدیریت لشکری نباشد، بلکه در خطوط درگیری هم این عدم انسجام خودش را نشان دهد.

در خطوط درگیری باوجود صمیمیت‌های موجود بین رزمندگان سپاه و ارتش، دو فرماندهی وجود داشت و روش نبرد دو سازمان سپاه و ارتش، الزاماً منطبق بر یکدیگر نبود و اگر اشتراکات یا همپوشانی‌هایی وجود داشت، به‌عنوان یک رویه ثابت محسوب نمی‌شد. مبانی ارتش برای دفاع، چیزی بود و مبانی سپاه چیز دیگری بود. بچه‌هایی که در خرمشهر مقاومت می‌کردند با بچه‌هایی که در سوسنگرد مقاومت می‌کردند هیچ ارتباط سازمانی نداشتند و هر کدام از فرماندهی مستقلی برخوردار بودند. فرماندهی واحدی که همه نیروها را فرماندهی کند وجود نداشت. در نتیجه مقاومتی که در خرمشهر شکل گرفت، با مقاومت‌های دیگر تا جایی که من اطلاع دارم مشابهت نعل به نعل نداشت.

ولی در کلیات مشابهت‌هایی وجود داشت که درس آموز است و اگر این کار نشود باید گفت؛ سرمایه سوزی کرده‌ایم. این امری است که در مقطعی از زندگی جمعی اتفاق افتاده است. اما در ارتباط با بازآفرینی آن باید بگوییم هم می‌شود، هم نمی‌شود. می‌شود به این دلیل که کلیاتش قابل انطباق است. نمی‌شود چون هر حادثه‌ای در ظرف مکانی و زمانی خودش اتفاق می‌افتد و چون حوادث در جزئیات شبیه هم نیستند نمی‌شود بازآفرینی کرد. کما اینکه در روزها و هفته‌های اول جنگ یکی از مشکلات ما جنگیدن در چارچوب‌های شناخته شده کلاسیک بود و الگوی ما برای واکنش به حمله عراق در چارچوب‌های کلاسیک تعریف می‌شد. اگرچه مدل‌های کلاسیک همگی از اعتبار خودشان برخوردارند. ولی به جهت آنکه شرایط زمانی با گذشته قابل انطباق نیست، نمی‌شود در گذشته به سر برد، بلکه باید دستاوردها را روزآمد کرد و به تناسب وضعیت اصلاحات لازم را در الگوها ایجاد نمود.

■ **به نظر شما مستندسازی امری تاریخی است یا مدیریتی؟**

هردو این هاست. اما قبل از هرچیز باید مدیریت را تعریف کرد. یکی از انتقادات قابل طرح در جمهوری اسلامی این است که آکادمی‌های لازم جهت کلاسه کردن تجربیات مقاطع و حوادث مهمی همچون جنگ تحمیلی را ندارد تا با استفاده از ظرفیت‌های آکادمیک، از دانسته‌های پیشکسوتان و مجربان رده‌های مختلف هنری، نظامی و... بهره برده شود. یک نظام با ثبات، نظامی است که از سرمایه‌هایش به نحو مطلوب استفاده کند. از جمله آن سرمایه‌ها، سرمایه‌های علمی هستند که به مرور زمان باتجربه شده‌اند. جای این انتقاد هست که چرا جمهوری اسلامی ایران یک آکادمی ایجاد نمی‌کند تا تجربیات پیشکسوتان هنری، فرهنگی، ورزشی، سیاسی، اقتصادی و... را گردآوری کند. از این نقطه نظر جا دارد که مدیریتی در این رابطه به‌وجود آید و مورد استقبال جامعه قرارگیرد. هرچند که در سپاه، ارتش و بنیاد حفظ ارزش‌های دفاع مقدس، قدم‌هایی برداشته‌اند اما این کافی نیست و ای کاش در چارچوب برنامه‌های ۵ ساله طرح‌هایی ارائه می‌شد و با تعیین ردیف بودجه اقداماتی عملی در این جهت شکل عینی می‌یافت. درهرحال مسائل جنگ و مستندات تاریخی اش امر شخصی نیست بلکه موضوعی نهادی است و ای کاش ما نهادهای آکادمیک می‌داشتیم تا از دستاوردهای جنگ ۸ ساله بهره برداری‌های اساسی صورت می‌گرفت.

یادی از سردار شهید حمیدرضا یکن آبادی فرمانده محور و گردان رزم حضرت ابوالفضل (ع)

سردار سربلند سردشت

سمیه مظاهری
خبرنگار

آن روزها که سردشت، خسته از پاتک‌های دشمن و زخم‌های عمیق فرزندان نااهل خود به نفس‌نفس افتاده بود؛ جوانانی برومند، دل از خانه و کاشانه خود بریدند تا امنیت را برای مردمان نجیب این سرزمین به ارمغان آورند. مردان خاکی پوشی که در مسیر عشق پای گذاشتند و از همه دل بستگی‌ها بریدند تا مبادا حرف امام(ره) زمین بماند. آشنایی قبلی با هم نداشتند و حتی دو نفرشان اهل یک شهر نبودند، اما شانه به شانه هم دادند و در برابر دشمن ایستادند. مردانی خستگی‌ناپذیر به استواری کوه و استقامتی مثال زدنی. مجاهدان نستوهی که حالا خیلی‌هایشان دیگر نیستند و دل از غربت زمین کندند تا ستاره سرخی شوند در شب‌های تار این روزها؛ مردان بزرگ روزهای سخت جنگ که بر گرد وجود بزرگمردی چون شهید «حسن شاطری» حلقه زدند و از پرتو آن تلألو گرفتند. شهید کلهر از قزوین، شهید معدنی‌پور از هشتگرد کرج، شهید محمدرضا شمس از لرستان، شهید حاج اکبری از تهران، شهید علی احمدی از زنجان، شهید ضرغام امیری از شیراز، شهید کمره‌ای از نراق و شهید حمیدرضا یکن آبادی از مَریانَج استان همدان؛ مردانی که با همه بلندمقامی گمنام مانده‌اند و کمتر از آنها یاد می‌شود؛ آن‌قدر که گاه حتی در زادگاهشان به فراموشی سپرده شده و غریب مانده‌اند.

حمیدرضا یکن آبادی‌زاده «مَریانَج» بود؛ شهر عشق و ایمان و غیرت؛ جایی که سخاوت و محبت با خون مردمان ساده و بی‌آلایشش به هم گره خورده و در دفاع از اسلام و انقلاب و میهن همواره پیشگام بوده‌اند.

شهید یکن آبادی بیست و یکم خرداد ۱۳۴۴ در خانواده‌ای کشاورز متولد شد و هشت ساله بود که سایه گرم پدر را از دست داد. او که در دامن پر مهر مادری صبور و رنجدیده پرورش یافته بود در جوانی، درخت باروری شد که خنکای سایه‌اش، مایه آرامش مردمان نجیب و صبور مناطق کردنشین شد. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مریانج گذراند و متوسطه را در دبیرستان دکتر شریعتی همدان. لقمه حلال، دعای مادر، روح بلند و سرشت پاک او دست به دست هم داد تا با همه کم سن و سالی داوطلب حضور در جبهه نبرد شود.

آرزویی که چند سالی طول کشید تا مستجاب شود. برادر بزرگترش نیز از همان روزهای نخست به مناطق عملیاتی رفته و مادر تاب تحمل فراق هر دو پسر را نداشت، اما دبیرستان را که تمام کرد با اصرار و التماس به جبهه غرب رفت تا در یکی از سخت‌ترین مناطق عملیاتی خدمت کند.

آن روزها غرب، جولانگاه گروهک‌های ضد انقلابی بود که با استفاده از فضای آشفته روزهای جنگ با دشمن بعثی بدون درنظرگرفتن دغدغه همزبانان خود از درون به انقلاب ضربه می‌زدند.

حمیدرضا که تنها بیست بهار از عمرش گذشته بود با بصیرتی فراتر از سن خود و شجاعت بالا پای در چنین فضایی گذاشت و آن چنان با مردمان مهربان کردزبان خو گرفت که یکی از آنها شد.

هرچند معرفی شخصیت والای شهید یکن آبادی در این مجال نمی‌گنجد و شرح دلاورمردی‌های او باید در کتاب‌ها و خاطره نگاری‌ها قاب شود، اما هادی یکن آبادی معروف به «حاج هادی» از رزمندگان دوران دفاع مقدس در گفت‌وگویی کوتاه با «ایران» از روزهای حضور برادر کوچک اش در جبهه گفته است که در ادامه می‌خوانید.

■ **مختصری از کارنامه کاری شهید یکن آبادی بگویید؟**

سال ۱۳۶۴ بود که وارد جبهه شد و به مناطق کردنشین رفت و تا زمان شهادت آنجا ماند. ابتدا خدمت سربازی را در سپاه مهاباد گذراند و با لیاقتی که از خود نشان داد به فرماندهی پادگان آموزشی شهید دستغیب در منطقه‌ای بین مهاباد و میاندوآب منصوب شد. او با برخورداری از روحیه‌ای مهربان توانست براحتی با سربازان ارتباط برقرار کرده و دوستانه مجموعه را مدیریت کند؛ روحیه‌ای که تا زمان شهادت حفظ کرد و مهربانانه، اما قاطعانه و مدبرانه مدیریت کرد. پس از گذراندن خدمت سربازی، مسئولیت واحد ادوات سپاه مهاباد را برعهده گرفت و کار آموزش و سازماندهی یگان رزم سپاه را انجام داد. پس از آن، معاون یکی از گردان‌های پدافندی مهاباد به‌نام «خلیفان» شد و سپس سرپرست یکی از گردان‌های آفندی منطقه «اُشنویه» شد.

حمید با برخورداری از روح جوانمردی و منش پهلوانی در مهاباد خوش درخشید و به‌دلیل کاردانی و شجاعت بالا، مأمور حضور در سردشت و فرماندهی گردان حضرت ابوالفضل(ع) سپاه شد. این حضور در شکل‌گیری شخصیت انقلابی او تأثیر بسیاری داشت و توانست با مردم سردشت که همگی از برادران اهل سنت بودند؛ ارتباط عمیقی برقرار کند. مجاهدت حمید در دفاع از آب و خاک و تلاش برای تأمین امنیت مردم موجب شد تا پذیرش مسئولیت اطلاعات تیپ به او پیشنهاد شود، اما روح بلندش بیش از آن تاب نیاورد و از زمین دل کند و به قافله شهدا پیوست.

■ **رمز محبوبیت شهید حمیدرضا یکن آبادی در بین مردم سردشت چه بود؟**

برادرم زاده منطقه‌ای بود که از نظر صفای باطن، سخاوت، میهمان‌نوازی و ولایت‌مداری در استان همدان معروف است و تأثیر این آب و خاک و پرورش در دامن پدر و مادری مهربان و زحمتکش که با عرق جبین روزگار می‌گذراندند در شکل‌گیری شخصیت او تأثیرگذار بود.

شهید حمیدرضا یکن آبادی در جمع همرزمانش در مناطق عملیاتی کردستان

حمید در کنار مهربانی ذاتی و دلسوزی عمیق بسرعت گویش کردی را فراگرفت و همین در برقراری ارتباط دوستانه با مردم منطقه تأثیر بسیاری داشت.

چهره بشاش، روحیه مردمی، قامت ورزشکاری و تواضع از او فرمانده‌ای محبوب در سردشت ساخته بود. او در کنار حضور نظامی، کارهای فرهنگی نیز انجام داده و به معیشت روستاییان توجه می‌کرد.

بعدها متوجه شدیم حتی دستمزد اندکی که در سپاه می‌گرفت را به خانواده‌های نیازمند می‌بخشید و در بین اهالی منطقه بیشتر با خانواده‌های محروم و ضعیف رفت و آمد کرده و برایشان از هر راهی که ممکن بود؛ آذوقه تهیه می‌کرد. مادرم هم به تأسی از او حقوقی که از بنیاد شهید می‌گرفت را برای کارهای خیر هزینه کرده و به افرادی که نیاز داشتند کمک می‌کرد.

عشق او برای خدمت به مردم نجیب سردشت و پاکسازی منطقه از حضور ضد انقلاب، آن‌قدر عمیق بود که گاه، چند ماه یک بار نیز به خانه نمی‌رفت و مادرم با تحمل دوری و سختی راه به دیدار او می‌رفت.

روحیه مردم‌یاری حمیدرضا زبانزد عام و خاص بود و آن چنان برای تأمین رفاه و امنیت آنها تلاش کرده بود که او را فرزند خود دانسته و وقتی خبر شهادتش را شنیدند؛ بسیار گریستند.

■ **از چگونگی شهادت برادرتان بگویید؟**

جنگ تحمیلی پایان یافته بود، اما حضور ضد انقلاب در مناطق کرد زبان ادامه داشت و نبرد با دشمنان انقلاب در این مناطق تا میانه دهه ۷۰ طول کشید.

حمیدرضا نیز به‌دلیل احساس مسئولیت، پس از آتش‌بس با رژیم بعثی در سردشت ماند و ایفای نقش کرد. او که به‌عنوان «فرمانده‌ای مردمی» خار چشم ضد انقلاب بویژه گروهک تروریستی دموکرات شده بود در شرایط حساس سردشت تا جایی که می‌توانست ایستادگی کرد. درنهایت ۲۵ خرداد ۱۳۶۹ به همراه دوستش «حسین محمدی» از پیشمرگان مسلمان شهر «نلاس» سردشت در بازگشت از مراسم ترحیم یکی از روستاییان به کمین گروهک تروریستی دموکرات گرفتار شده و هردو به شهادت رسیدند.

اهالی سردشت و مهاباد تشییع باشکوهی برای شهید یکن آبادی برگزار کردند و تعداد زیادی از آنها به زادگاهمان شهر مریانج آمده و در آنجا نیز ضمن عرض تسلیت به خانواده، او را با شکوه وصف ناشدنی تشییع کردند. با همه این محبوبیت و جایگاه بالای برادرم در جبهه غرب، هرگز مادرم و خانواده ما به‌دنبال معرفی این شهید نبوده‌ایم و تاکنون نیز هیچ مصاحبه یا عکسی از او منتشر نکرده‌ایم زیرا معتقدیم که میراث‌داری شهدا حق ما است نه میراث‌خواری.